

## مقایسه سلوک مرغان منطق الطیر با رفتن بنی اسرائیل به میقات

دکتر جواد عباسی<sup>۱</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

مخدره بلوکی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

(تاریخ دریافت: ۱/۲۵ / ۹۵ تاریخ پذیرش: ۱/۳ / ۹۵)

### چکیده

رفتن برگزیدگان بنی اسرائیل به همراه پیامبرشان به کوه طور، یکی از ماجراهای این قوم در قرآن است و البته همچون دیگر موضوعات قرآنی به یقین بر ذهن و زبان فرهیختگان اهل دل، مثر بوده است. از دیگر سو، منطق الطیر حکیم عطار نیشابوری از برترین منظومه‌های عرفانی ایران زمین و ادبیات فارسی به شمار می‌رود که طرحی از یک سلوک عارفانه به سوی سیمرغ حقیقت را در منظر ما قرار می‌دهد. آیا نمی‌توان شباهت‌هایی میان این دو سلوک دید؟ اگر بتوان سلوک را رفتنی برای رسیدنی دانست، میان همه سیرها و سلوک‌ها پیوندی برقرار است، خواه محسوس و زودیافتنی و خواه نامحسوس و دیرپاب. فرضیه این نوشتار، امکان وجود ارتباطی اگرچه غریب میان این ماجرای قرآنی و داستان عرفانی است: حرکت نخبگان، رهبری آزموده، میعاد در کوه، عذرها و بهانه‌ها، ممات و حیاتی در انتهای مسیر یا همان فنا و بقا و نیز عرضه تجلی حق از جمله شباهت‌هاست؛ اگرچه تفاوت‌هایی هم وجود دارد. در هر صورت، هیچ اصراری بر صحت این مدعا نیست و نقد و داوری این نظریه بر عهده ارباب فکرت و اهل نظر.

واژه‌های کلیدی: سیر و سلوک، منطق الطیر، کوه، بنی اسرائیل.

منطق الطیر عطار از مشهورترین و بزرگ ترین منظومه‌های عرفانی ایران و حتی جهان محسوب می‌شود. کند و کاو در ریشه‌های این اثر بزرگ، خود کاری سترگ است. آنچه در این نوشتار می‌خوانیم تنها یک دیدگاه ساده در مورد ارتباط میان سلوک پرندگان در منطق الطیر و ماجرای رؤیت طلبی بنی اسرائیل از حضرت موسی علیه السلام به روایت قرآن است. داوری نهایی را به محققان واگذار می‌کنیم.

آن چنان که در منطق الطیر می‌خوانیم، پرندگان در سرزمین ناشناخته‌ای در یک گردهمایی دور هم جمع شدند و خواستار تعیین یک پادشاه برای خود گردیدند:

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان  
جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار  
(عطار، ۱۳۷۸: ۳۸)

سپس هدهد را به عنوان رهبر برای سلوک به سوی پادشاه مورد نظر انتخاب می‌کنند. راهنمایی هدهد و دعوت مرغان برای این سیر و سلوک، همراه با ماجراهایی است که سرانجام به کوه قاف و رؤیت سیمرغ ختم می‌شود.

اما در قرآن، ماجراهای حضرت موسی - علیه السلام - پرگستره‌ترین روایت پیامبران محسوب می‌شود. این ماجراها در صحنه‌های متنوعی نقل می‌گردد که البته بنی اسرائیل از شخصیت‌های اصلی آن بوده‌اند. یکی از حوادث خاص بنی اسرائیل پس از عبور از دریا، ماجرای جدانشدن گروهی از برگزیدگان آن‌ها برای رفتن به میقات الهی در کوه طور است که به درخواست رؤیت خداوند ختم می‌شود. آنان هلاک می‌گردند و سپس زنده می‌شوند. در نقلی دیگر موسی علیه‌السلام نیز خواستار رؤیت می‌شود و پس از شنیدن «لن ترانی» با تجلی الهی برکوه روبه‌رو می‌گردد. در نتیجه کوه پاره پاره می‌شود و پیامبر الهی ابتدا مدهوش و سپس هوشیار می‌گردد.

با نگاهی مقایسه‌ای میان این دو ماجرا می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی یافت. در صورتی که این پیوند میان دو ماجرا قابل اثبات باشد نتایجی نظری در پی خواهد داشت که به پایان این بررسی واگذار می‌کنیم. حال به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو ماجرا می‌پردازیم:

## ۱- سلوک برگزیدگان

در این سلوک رؤیت الهی، وقتی به ژرفای ماجراها می‌نگریم هم در ماجرای حضرت موسی -علیه السلام- و هم داستان مرغان منطق الطیر، آن‌ها از برگزیدگان بودند. بنا به روایت قرآن، بنی اسرائیل با عبارت « فَضَلْنَا هُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ » (الجاثیه/ ۱۶) توصیف شده‌اند. برتری بنی اسرائیل بر دیگر اقوام از جانب مفسران معانی گوناگونی یافته است، از جمله در تفسیرالمیزان می‌خوانیم اگر مراد از عالمین تمام عالمیان باشد معنای برتری بنی اسرائیل بر تمامی عالمیان این خواهد بود که ما آنان را در پاره‌ای جهات بر همه عالمیان برتری دادیم مانند کثرت پیامبران که در آنان مبعوث شدند و کثرت معجزاتی که به دست انبیای آنان جاری شد. اگر مراد از این کلمه، عالمیان آن عصر باشد در این صورت مراد از برتری از همه جهات خواهد بود. چون بنی اسرائیل در عصر خود از سایر اقوام و ملل در جنبه‌های گوناگون سرآمد بودند (همدانی، ۱۳۷۷: ج ۱۸، ۲۵۲). در آیه دیگر آمده است: « وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا » (اعراف/ ۱۵۵) که بر این اساس موسی علیه السلام هفتاد نفر از برگزیدگان قوم را به میعاد طور رهسپار می‌کند. این امر بیانگر آن است که همیشه در یک امر مهم و موضوع حساس باید خبرگان و فرهیختگانی گزینش شوند.

در داستان مرغان منطق الطیر می‌خوانیم مرغان گرد هم جمع آمده بودند و پس از شوق انگیزی‌های هدهد، مرغان را اشتیاقی در دل پدید می‌آید و همگی مشتاق دیدار سیمرغ و آماده پرواز به کوه قاف می‌شوند. آن‌ها با هم مشورت می‌کنند تا چاره‌ای بیندیشند؛ اما وقتی مرغان از مشکلات راه و منازل سهمگین آن باخبر شدند، خوف و هراسی در دل آنان پدید آمد و عذرآوری آنان شروع شد تا شاید سفر را آغاز نکنند. مرغان هریک به فراخور حال و موقعیت خود برای نرفتن به سوی سیمرغ بهانه‌ای پیش می‌کشند. اما هدهد با ذکر تمثیل‌هایی، هفت وادی را یکی پس از دیگری تشریح می‌کند. مرغان بی‌تاب و بی‌قرار شدند و بسیاری در همان آغاز راه از هراس و هیبت جان سپردند و بسیاری با شوق و اشتیاق سر در بیابان نهادند و در هر منزلی، گروهی توقف کردند تا زمانی که در نهایت سی مرغ برگزیده وادی‌های عشق را تا درگاه حضرت سیمرغ طی کردند. این سی مرغ آنانی بودند که نه هیبت و جلال راه آنان را ترساند، نه از مشکلات راه شانه خالی کردند و نه به

تعلقات ظاهری و دنیایی سرگرم شدند؛ بلکه دریافتند که ایستادن در هر منزلی غیر از کوی سیمرغ، عین گمراهی است. با مرور این مطالب درمی‌یابیم که ره‌یافتگان به درگاه سیمرغ، سی مرغ و ره‌یافتگان کوه طور، هفتاد نفر بیشتر نبودند.

حال باید ببینیم ره‌سپاری این گروه برگزیده، رهبری ویژه را نیز می‌طلبد؟ که رهبری برگزیدگان خود کاری صعب است و قابلیت خاصی می‌طلبد.

## ۲- رهبری ویژه

در ماجرای قوم بنی اسرائیل، موسی علیه السلام - رهبر و راهنما در سیر الی الله است. از بررسی آیات قرآنی در می‌یابیم که رهبر باید عنایت الهی داشته باشد. در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم، موسی علیه السلام معیت خدا را دلیل هدایت خود معرفی می‌کند: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (شعرا/۶۲) موسی گفت: «حاشا که به ما برسند، خدا با من است و به زودی مرا هدایت می‌کند». مراد از معیت حفظ و یاری خداست. (مترجمان، ۱۳۷۷: ج ۴، ۴۰۸) در سوره کهف نیز می‌خوانیم «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف/۶۵). همراهی با خضر خود عنایت الهی بود. در ادامه آیه به رشد و صلاح موسی اشاره می‌شود (همان). موسی با نهایت ادب و به صورت استفهامی درخواست می‌کند که آنچه به تو تعلیم داده شد و مایه رشد و صلاح است به من بیاموز. به قول برخی مفسران از تعبیر «رشد» چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح است. چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخته شود و مایه افتخار است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۱۲، ۴۸۷). آری در این ماجرا ها موسی به چنین افتخاری می‌رسد و علم را از منبع الهی و استاد برتر فرا می‌گیرد تا اماندگی و قابلیت رهبری قوم را کسب کند.

در داستان مرغان منطق الطیر، هدهد به‌عنوان رهبر، برگزیده می‌شود. هدهد با مرغان دیگر تفاوتی دارد که قافله سالار این قافله می‌گردد. بنا به روایت قرآن، هدهد سفیر سلیمان به شهر سبا است. نام او یک بار در سوره نمل آمده است: «وَتَقَعَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (نمل/۲۰). در تفاسیر می‌خوانیم که سلیمان در آن ماجرا از غیبت هدهد سؤال می‌کند: «مرا چه می‌شود که هدهد را در میان مرغان که ملازم موکب من

هستند، نمی بینم مگر او از غایبان است؟» پس از آن که هدهد در درگاه حاضر شود سلیمان عَلت غیبت او را پرسید و عتابش کرد. هدهد در پاسخ گفت من در علم به چیزی احاطه یافته‌ام که تو بدان احاطه نداری و از سبا خبر مهمی آورده‌ام که هیچ شکی در آن نیست. (همدانی، ۱۳۷۴: ج ۱۵، ۵۰۵)

هدهد در ادبیات عرفانی نمادی برای یک رهبر عرفانی است. در منطق الطیر راهنمای مرغان در وصول به سیمرغ است. او «رهبر گذار از این گونه بودن به آن گونه شدن است.» (خاکی، ۱۳۸۶: ۱۵۰) هدهد در دیگر فرهنگ‌های جهان به گونه‌های مختلف معرفی شده است. در اسطوره‌های یونان مردی به نام ترئوس به شکل هدهد درمی‌آید. در ادبیات چین هدهد به شکل پیام‌آوری آسمانی است که از بهار خبر می‌آورد و خوشبختی به همراه دارد. (همان: ۱۵۰)

در منطق الطیر هدهد بیشتر از دیگر مرغان از چگونگی راه رسیدن به سیمرغ آگاه است. این خُبرگی او محصول ویژگی‌های شخصی او بود که عبارت است از: برید حضرت، پیک غیب بودن، صاحب سیر بودن، فطنت داشتن، بسم الله در منقار داشتن، همسفر سلیمان نبی بودن، مجرب بودن، بر و بحر را پیمودن، مذکور خدای به خیر بودن و آب‌شناسی - این امر مهم - که در وادی‌های سخت و سفرهای صعب است. با نگاه به این دو ماجرا در می‌یابیم که رهبری موسی در قوم بنی اسرائیل و هدهد در میان مرغان از مرحله مریدی به مرادی گذشته است. مسیر شاگردی به استادی ختم می‌شود. از سویی هردو باید مقبول و مطلوب پیامبری باشند. هردو از جانب حضرت حق مذکور به خیر بودند. موسی از هدایت و علم الهی بهره‌مند است و هدهد بسم الله در منقار دارد که برای رهسپار شدن به مقصد بزرگ، باید رهبری برگزیده و برجسته، قافله سالاری گروه را برعهده بگیرد. حال باید بینم میعادگاه این دو گروه کجاست و بنی اسرائیل و مرغان به سوی چه سرزمینی راه می‌افتند؟

### ۳- میقات در کوه

برای شروع بحث لازم است اشاره‌ای به اهمیت کوه در اعتقاد ملل گوناگون داشته باشیم. در باورهای تمام ملل اشاره به کوه یا کوه‌های مقدس وجود دارد. در باورهای کهن مردم چین، کوه و آب نماد عنصر بنیادین هستی یعنی «یین» و «یانگ» است. کوه در این

باور دارای حیات برتر انسانی دانسته می‌شد. در آیین بره‌مایی کامبوج، الهه شیوا دارای صفت کریشه معرفی می‌شود. شیوا کریشه به معنای شیوا، ارباب کوه است و او با تسلط بر کوه، فرشته کیهان می‌گردد (شوالیه، ۱۳۸۷: ۵-۴). در یونان باستان کوه المپ محل استقرار رب‌النوع‌ها یا همان خدا - فرشتگان برتر است. در این باور از فراز کوه، تدابیر آسمان به عالم انسان‌ها در زمین سرازیر می‌شود (یاحقی، ۱۳۸۶: ۱۴۳). در بیت المقدس نه تنها کوه‌های مقدس یهودیان و مسیحیان قرار دارد بلکه کوه مقدس دیگری نیز هست که برای مسلمانان قداست دارد.

در ایران باستان کوه جایگاه مقدس یا برتری است که در داستان‌های گوناگون حضور مؤثر دارد. ضحاک در کوه البرز به بند کشیده می‌شود. البرز جایگاه سیمرغ است. پیوند کوه مقدس و پرنده مقدس خود قابل توجه است. کیخسرو پس از رشادت‌های فراوان به همراه عده‌ای اندک از سرداران خود وارد کوه می‌شود. او همان منجی آخر الزمان زرتشتیان است که برای سرکوب اهریمنی‌ها از کوه خروج خواهد کرد. سبلان بنا بر یک روایت، محل مناجات زرتشت است و در همان جا کتاب آسمانی اوستا به او داده شد (القزوینی، ۱۳۷۳: ۴۶۹). کوه در میانه دنیا و آخرت است. گذار از جهنم به بهشت در آن واقع می‌شود و گنهکاران توفیق گذر از آن را نمی‌یابند و به جهنم سقوط می‌کنند (کریمان، ۱۳۷۵: ۱۰۲). کوه محل اقامت ابراهیم - علیه السلام - و محل عبادت پیامبر اسلام - صل الله علیه و آله و سلم - بوده است.

کوه در قرآن جایگاهی ویژه دارد و با عبارت عتاب‌آمیز، مردم به نگرستن به آن دعوت شده‌اند: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ... إِلَى الْجِبَالِ...». (غاشیه/۱۸-۱۹) پیامبر الهی بر اساس وعده حق به جانب کوه رهسپار می‌شود. میعاد بنی اسرائیل در کوه طور است. همان جایی که حضرت موسی - علیه السلام - تجلی الهی را دریافت کرده و شنونده سخن الهی بوده است. این سرزمین به روایت قرآنی وادی مقدس است. ظهور و تجلیات الهی خود قداست دیگری به کوه می‌بخشد.

در منطق الطیر، جایگاه سیمرغ کوه قاف است: کوهی افسانه‌ای در موقعیتی ناشناخته و اسرارآمیز که بر اساس روایت‌های کهن بر تمام زمین احاطه دارد. گویا عطار برای عروج و

پیوند آسمانی مرغان، مقامی برتر و بالاتر از کوه نمی‌یابد. در نتیجه او موعد دیدار مرغان و جایگاه سیمرغ را که انتهای مسیر سلوک مرغان است به کوه ختم می‌کند. با بیان این مطالب درمی‌یابیم که در هر دو داستان، کوه نمادی از جایگاه و جلوه حق معرفی می‌شود، با این تفاوت که کوه طور، کوه واقعی است و کوه قاف، کوه افسانه‌ای است. به هر حال، رفتن به کوه خود نوعی حرکت از خود بیرون آمدن است که باید انگیزه‌ای برتر انسان را به آن سو کشاند، انگیزه‌ای که تحقق آن در این مرز زمین و آسمان میسر می‌شود. حال باید دید انگیزه این دو گروه از رفتن به کوه چه بود؟

#### ۴- اندیشه دیدار

هر سیر و سلوک عرفانی بر اساس حدیث قدسی «مَنْ طَلَبَنِي بِالْحَقِّ وَجَدَنِي» (شهید ثانی، بی‌تا: ۱۸) با طلب آغاز می‌شود. از آن جا که خواستن، شرط یافتن است، عطار نیز در به تصویر کشیدن مراحل سلوک اولین گام را طلب معرفی می‌کند. در این وادی، اندیشه دیدار انگیزه‌ای است که مرغان را خواستار پادشاه می‌کند و به شوق رسیدن به سیمرغ وادی‌های بعدی را طی می‌کنند. اندیشه دیدار در هر دو ماجرا انگیزه واحدی است که هر دو گروه را به حرکت وا می‌دارد. بنا به روایت قرآن وقتی قوم بنی اسرائیل خواستار دیدار حق می‌شوند از موسی می‌خواهند که خدا را آشکارا به آنان نشان دهد: «وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» (بقره/۵۵).

بنا بر سخن ابوالفتوح رازی آنان می‌گویند: «ای موسی ما تو را باور نداریم تا خدا را آشکارا به ما نشان دهی». این بود که موسی هفتاد تن از بنی اسرائیل را با خود به طور سینا برد. چون به دامن کوه رسیدند، خدای عزّ و جلّ به موسی گفت: چرا از پیش بیامدی؟ موسی گفت: تا تو از من خشنود گردی. خدای تعالی آن هفتاد نفر را گمراه کرد تا به موسی راه نیافتند. چون موسی فرود آمد، ایشان را گفت: «گوش دارید تا سخن خدا را بر شما خوانم». ایشان گفتند: «تو ما را از میان قوم بیاوردی و منت بر ما نهادی برای این که تو خدا را ببینی و ما نبینیم». موسی گفت: «من خدا را ندیدم». آنان گفتند «ما ترا باور نداریم. چون تو دیدی ما نیز باید ببینیم». چون موسی را تکذیب کردند، کافر شدند. خدا ایشان را هلاک کرد. موسی اندوهگین شد و گفت: «یا ربّ، اگر من بی قوم بازگردم بنی

اسرائیل گویند مردان بهین ما را بردی و هلاک کردی. از بهر من اینان را زنده گردان». خدای تعالی ایشان را زنده گردانید. ایشان گفتند: «باور داشتیم ترا که خدا را ندیدی ولی سخن او را بی واسطه شنیدی حال ما نیز باید بشنویم تا خاصیتی بود ما را بر قوم». موسی رفت از خدا خواست که این گروه نیز سخن خدا را بشنوند. به آنان گفت چون میگی هولناک ببینید به سجود افتید و آن گاه گوش کنید قوم بنی اسرائیل چنین کردند و سخن خدا را شنیدند (ر.ک. نیشابوری، ۱۳۸۰: ج ۱، ۷۴) «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره/۵۵). که در این هنگام صاعقه‌ای قوم بنی اسرائیل را فرا گرفت و چون تاب تحمل آن را نداشتند هلاک شدند.

در این ماجرا می بینیم که قوم بنی اسرائیل به انگیزه دیدار به طور رفتند اما فقط دیدار شنیداری میسر شد و به رؤیت ظاهری نرسیدند و نظاره گر صاعقه الهی شدند، صاعقه‌ای که منجر به هلاک آنان شد.

در منطق الطیر نیز مرغان با انواع آرزوها از مواضع گوناگون راه افتادند و پس از هم-رایی بر آن شدند که پادشاهی برای خود برگزینند. آنان سیمرغ را برای پادشاهی سزاوار دیدند و به راهنمایی هدهد به سوی او رهسپار شدند. مرغان زیادی در رسیدن به سیمرغ به واسطه مشکلات راه، جان خود را از دست دادند. سرانجام چون به نزد سیمرغ راه یافتند از ایشان پرسیده شد که چه می خواهند. مرغان گفتند دلیل آمدنشان آن بود که سیمرغ را سلطان خود کنند. سیمرغ گفت چه بخواهید چه نخواهید ما سلطانیم و نیازی به خدمت و اطاعت نداریم:

چون شما سی مرغ حیران مانده‌اید      بی دل و بی صبر و بی جان مانده‌اید  
ما به سیمرغی بسی اولاتریم      زان که سیمرغ حقیقت گوهریم  
(عطار، ۱۳۷۸: ۲۳۶)

مرغان پس از استغنائی سیمرغ، افسرده و شرمسار شدند و نمی دانستند چه کنند. دوباره پیامی به سیمرغ فرستادند به آن امید که شاید ایشان را به حضور خود بخواند؛ زیرا آنان به گوشه چشمی از او خرسند بودند؛ اما از سیمرغ پیام آمد که بازگردید شما تاب تحمل تجلی ما را ندارید. مرغان ناامید شدند. در این زمان پیام دیگری از سیمرغ رسید که نوید



نباشید. اگر ما شما را از روی بی‌نیازی و استغنا باز می‌گردانیم رحمت ما اقتضا می‌کند که شما را بپذیریم. اکنون که ناتوانی و بی‌چارگی خود را دریافتید و امید به دیدار ما را از دست دادید سزاوار رحمت ما شدید؛ زیرا این‌جا خانه نیازمندان و مستمندان است. مرغان از این پیام شادمان شدند و در سلک خادمان سیمرغ درآمدند.

در مقایسه این دو ماجرا درمی‌یابیم که انگیزه واحد رؤیت، هر دو گروه را تا میقات یار می‌کشاند. در سیر به سوی طور، پس از مکالمه حضرت موسی با خدا، و در نهایت پس از هلاک و نابودی قوم بنی‌اسرائیل، آنان به مقام شنیدن ندای حق و تجلی شنیداری می‌رسند. در داستان عطار نیز مرغانی در مسیر هلاک می‌شوند و از سختی‌های راه جان می‌دهند، اما نه در عذاب سیمرغ. و سرانجام سی مرغی که به قاف رسیده‌اند، به شنیدن سخن سیمرغ نائل می‌شوند. سیمرغ در این ماجرا خود را در لباس سلطانی بی‌نیاز از اطاعت مرغان معرفی می‌کند. و از مقام کبریایی نسیم استغنا خود را به مشام مرغان می‌رساند و آنان تجلی سیمرغ را دریافت می‌کنند. از آن‌جا که اوج این ماجرا به دیدار تجلی می‌رسد، پرداختن به تجلی، ارزش ویژه خواهد داشت و در این نوشتار بخشی مستقل می‌طلبد.

#### ۵- ظهور تجلی بر سالکان

راغب اصفهانی ریشه‌ای «جَلَوُ» را کشف ظاهری می‌داند ( اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل واژه جلی). طریحی در مجمع البحرین همین نکته را بازتر می‌کند و در معنای آیه «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» (الأعراف، ۱۴۳) می‌گوید یعنی آیاتش را ظاهر کرد، به این صورت که آن آیات را در کوه پدیدار کرد: «ظَهَرَ بآيَاتِهِ الَّتِي أَحَدَّثَهَا فِي الْجَبَلِ» ( طریحی، ۱۳۷۵: ذیل واژه جلی). مرحوم مصطفوی نیز در جمع‌بندی مطالب، معنای این ریشه را آشکار شدن - در مقابل پنهان شدن - معرفی می‌کند، همان‌طور که ظهور در مقابل بطون قرار می‌گیرد. اما نکته حساس دیگری که بیان می‌شود این است که در ریشه واژه کشف، معنای رفع مانع و ساتر قرار دارد، در حالی که در واژه جلی اشاره‌ای به مانع خارجی نیست، بلکه این آشکاری به نفس مجلو یا همان موضوع جلا یافته برمی‌گردد. پس به ظهور اصل یک پدیده، تجلی گفته می‌شود. ( مصطفوی، ۱۳۶۰: ذیل واژه جلی).

در ماجرای بنی اسرائیل، بنا به تفسیری، آنان با اصرار از موسی می‌خواهند خدا را آشکارا ببینند، موسی تقاضای آنان را مطرح می‌کند ولی از جانب خداوند «لن ترانی» (هرگز مرا نمی‌بینی) می‌شنود. سپس ندا می‌رسد که به کوه بنگر. اگر کوه بر جای ماند مرا خواهی دید: «انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» (اعراف/۱۴۳). هنگامی که خداوند به کوه تجلی کرد آن را محو و نابود ساخت و همسان با زمین کرد. موسی از مشاهده این صحنه هول‌انگیز چنان وحشت زده شد که مدهوش بر زمین افتاد: «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (اعراف/۱۴۳). و هنگامی که به هوش آمد عرضه داشت پروردگارا منزه‌ی تو، من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من نخستین مؤمنانم «فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (همان؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک. بابایی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۹۰) در این ماجرا تجلی خداوند به معنی ظهور اصل یک پدیده تحقق می‌یابد. ولی این تجلی برای برترین بنده حق در آن زمان اتفاق می‌افتد نه برای بنی اسرائیل؛ زیرا آنان بنا بر گفته علامه طباطبایی هنوز به آن صفا و خلوص لازم نرسیده بودند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۸، ۲۴۳). اما در منطق الطیر، مرغان عطار پس از آن که مسیر را طی می‌کنند و به درگاه سیمرغ می‌رسند از سیمرغ ندا می‌آید شما هنوز خود را می‌نگرید و از گوهر ذات من بی‌خبرید و این همه وادی که پیموده‌اید و این همه دلاوری‌ها و پهلوانی‌ها که کرده‌اید باز در افعال و صفات ما سیر کرده‌اید و به وادی ذات نرسیده‌اید و از شعشعه ذات، شرابی نخورده‌اید. شما خود را سیمرغ می‌پندارید در حالی که باید بدانید اگر چهل مرغ هم بودید مرا چهل مرغ می‌دیدید. پس نگاه از خویش برگزید و خود را در من گم کنید تا مرا در خود بیابید. مرغان که سی مرغ بودند چون نگه کردند آن سیمرغ بودند. پس از قال و مقال درگذشتند و به مرحله‌ای بالاتر رسیدند:

سی تن بی بال و پر، رنجور و سست      دل شکسته، جان شده، تن نادرست  
حضرتی دیدند بی وصف و صفت      برتر از ادراک عقل و معرفت

(عطار، ۱۳۷۸: ۲۳۱)

در این جا می‌توان گفت عطار با نماد سازی، شنیده‌ها و دیده‌های حضرت موسی علیه‌السلام را به صورت داستانی تمثیلی تغییر شکل می‌دهد. در هر دو جا دیدار و شنیدار هست؛ اما در ابتدای رسالت حضرت موسی، دیدار گل آتش است و نیز شنیداری برای

ابلاغ رسالت. درحالی که در داستان عطار، مرغان با نمودی از مرغی خاص یا یک نماد سر و کار دارند و تحلیلی شناخت افزا از چیستی و چگونگی ارتباط حق و خلق. سی مرغ به دریافت تجلی می‌رسند؛ اما بنی اسرائیل نه و فقط صاعقه‌ای از سوی حق را دریافت می‌کنند و چون تاب تحمل آن را ندارند، هلاک می‌شوند؛ و در این میان فقط موسی -علیه السلام- با صاعقه‌ای، تجلی حق را دریافت می‌کند. در داستان مرغان، سی مرغ به تجلی می‌رسند و در نهایت از اولیاءالله محسوب می‌شوند برخلاف بنی اسرائیل که به چنین مقامی نمی‌رسند. حال به چگونگی دریافت رؤیت این دو گروه می‌پردازیم.

### ۶- عدم امکان رؤیت کامل

سرانجام در انتهای سیر تا قاف، پرده‌ها برای مرغان به کناری می‌رود، اما تصویر این صحنه بیت الغزل این مثنوی است. در بیانی دو سویه پرده‌ها به کنار می‌رود و نمی‌رود. دیدار واقع می‌شود و نمی‌شود. در این میانه عده‌ای بر طبل دیدار می‌کوبند و عده‌ای دیگر بر عدم دیدار. عده‌ای دیدار را تحسین می‌کنند و عده‌ای تقبیح و عده دیگر عدم دیدار را نقص می‌نگرند و عده‌ای عین توحید. گروهی سیمرغ را همان سی مرغ می‌پندارند و گروهی دیگر سی مرغ را سیمرغ می‌دانند اگرچه عطار به صراحت می‌گوید: «چشم موری بر ثریا کی رسد.» (عطار، ۱۳۷۸: ۲۳۶) و می‌گوید اگر چهل و پنجاه و شصت مرغ هم بدین جا می‌رسیدند چهل مرغ و پنجاه مرغ و شصت مرغ می‌دیدند. آیا این نمونه‌ای برتر از یک بیان رازوار عرفانی نیست؟

حال به دیدارطلبی برگزیدگان بنی اسرائیل و پیامبرشان بنگریم. این برگزیدگان قوم در انتهای سلوک با مرگ و سپس حیاتی دوباره مواجه می‌شوند. این برگزیدگان پس از حیات دوباره دیگر درخواست پیشین خود را مطرح نمی‌کنند. گویا به درکی دیگر رسیده‌اند دیگر دیدار آشکار را نمی‌طلبند. شاید فهمیده‌اند که حقیقت به صورتی دیگر است و این وجه را به وجهی دیگر باید دید. اما پیامبر ایشان درخواست خود را به صورت اصلاح شده مطرح می‌کند و دیدار آشکار را نمی‌طلبند؛ بلکه دیداری برای نگرستن درخواست می‌کند. این بار هم دیدار منتفی اعلام می‌شود؛ اما نه دیدار جلوه‌های آن وجه. سپس تجلی واقع می‌گردد و موسی -علیه السلام- بانگی بلند برمی‌آورد. آیا او هم می‌میرد؟ نه، با این بانگ به زمین

می‌افتد «خَرَّ مُوسَى صَعِقًا». و پس از آن هوشیار می‌شود: «فَلَمَّا أَفَاقَ». این عبارت نشان می‌دهد که این به زمین افتادن همراه با ناهشیاری یا هوشی دیگرگونه بوده است؛ اما این هوش دیگرگونه، هوش فروتر است یا برتر؟ گروهی این، گروهی آن پسندند و البته هر یک نشانی از تجربه‌ها و آشنایی‌ها و شناخت‌های خود می‌دهند.

عطار مرغان را با آینه‌ای روبه‌رو می‌کند و حضرت سیمرغ را آینه معرفی می‌کند. البته این آغاز حیرت است. به یاد آوریم در گفتگوی میان یکی از دانشمندان مرو با امام رضا علیه السلام آن گاه که عمران صابی از چگونگی ارتباط میان خدا و خلق می‌پرسد آن حضرت تمثیل آینه را عرضه می‌کند (ابن بابویه، ۱۲۹۸ق: ۴۳۵). اما همین تمثیل آن قدر حیرت‌آمیز است که عده‌ای آن را شاهد وحدت گرفته‌اند و دیگرها گواه بطلان وحدت؛ اما هرچه هست مثالی تأمل برانگیز و زیباست از ارتباط میان خدا و خلق، یا به بیانی دیگر سیمرغ و سی مرغ در قاف، و یا موسی و تجلی الهی در طور. با وجود این نکته وحدانی که مرغان بخشی از وجود خود را با جان و دل دنبال می‌گشتند، آیا در وادی رسیدن به کوی معشوق به سادگی و راحتی گام برداشتند، یا کششی این سویه آنان را از راه آن سویه باز می‌داشت؟ اکنون بهانه‌های این سویه را که به مانند جزر و مدی در دریای وصول و وصال است، از نظر می‌گذرانیم:

#### ۷- عذرها و بهانه‌ها

ماجرای بهانه‌تراشی قوم بنی‌اسرائیل بارها در قرآن بیان شده است. در سوره بقره ماجرای قربانی کردن گاو نشان می‌دهد، آنان پیامبر خود را چگونه اذیت می‌کردند. چنان که در تفاسیر می‌خوانیم آنان با توضیح‌خواهی‌های بی‌جا که پرسیدند، گاوی که می‌گویی چطور گاوی باشد؟ به اوامر الهی و بیانات انبیا نسبت ابهام دادند و طوری سخن گفتند که از سراپای سخنشان توهین و استخفاف به مقام والای ربوبیت استشمام می‌شود. در ادامه چند بار به موسی گفتند به پروردگارت بگو، گویا پروردگار موسی را پروردگار خود نمی‌دانستند، یا از پروردگارت بپرس که چگونه گاوی باشد؟ بار دیگر همین بی ادبی را تکرار می‌کنند: از پروردگارت بخواه تا رنگ گاو را برایمان روشن سازد «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونَهَا» (بقره/۶۸). باز به این اکتفا نکردند و بار سوم گفتند از پروردگارت بخواه

این گاو را برای ما مشخص کند که گاو بر ما مشتبه است: «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» (البقره/۷۰). با این بیان، نسبت مبهم‌گویی به خدا دادند؛ در صورتی که می‌توانستند از اطلاق کلام خداوند استفاده کنند و یک گاو بکشند. از این که بگذریم، در ابتدای گفتگو با موسی علیه السلام - به ایشان نسبت بیهوده‌کاری و مسخره‌گویی دادند و گفتند: «قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا» (بقره/۶۷). آیا ما را مسخره گرفته‌ای. و سرانجام بعد از بیان توصیفات گوناگون برای آنان، گفتند: «قَالُوا الْآنَ جِئْتُ بِالْحَقِّ» (بقره/۷۱). یعنی حالا حق را گفتم، گویا تا کنون هرچه گفتم باطل بود؛ و معلوم است که بطلان پیام یک پیامبر مساوی با بطلان بیان الهی است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۳۰۳)

این بهانه تراشی‌ها نشان می‌دهد که هنوز بنی اسرائیل به درک کافی از وصول نرسیده بودند. هنوز در مسیر الهی در شک و ابهام و هدف ناشناسی به سر می‌بردند و همین خالص نبودن آنان در مسیر شناخت حق، منجر به هلاکت آنان شد.

در منطق الطیر عطار نیز مرغان هریک به فراخور حال و موقعیت خویش برای رفتن به سوی سیمرغ بهانه‌هایی پیش کشیدند. صعوه دل به چاهی خوش کرد، بلبل دل از گل نمی‌تواند، برکند. همای مرغ سعادت است و طوطی حله سبز برتن کرده است. بط، سجاده تقوا بر آب افکنده، باز سپیداز همه مغرورتر است و جغد ویرانه جوی است.

هدهد که رهبری آگاه است و از راه و رسم منزل‌ها با خبر است و همه بندها و بهانه‌ها را می‌شناسد، با تمثیلات روشن و طنز و کنایات شیرین عذر مرغان را یک یک پاسخ می‌دهد. بط که به دریا دل خوش کرده می‌گوید دریا عین بی‌قراری است. کبک گوهر پرست را اندرز می‌دهد که گوهر خرده سنگی بیش نیست و حیف است در سودای سنگی چنان آهین دل باشی که از لطافت عشق و صفای سیمرغ دور باشی. باز بلند پرواز دون همت را عتاب می‌کند که دست شاهان و امیران چرا می‌طلبی؟ بدین سان هدهد یک یک مرغان را بیدار و هوشیار می‌کند و شوق پرواز دیار سیمرغ را در دل‌ها می‌نشانند. اما هنوز نفس راحت طلب در نقاب‌های گوناگون برای مرغان بهانه می‌آورد. هدهد به این وسوسه‌ها نیز پاسخ می‌گوید که ای بی‌حاصلان، بددلی کار عاشقان نیست.

هدهد رهبر چنین گفت آن زمان      کانک عاشق شد ناندیشد ز جان  
چون به ترک جان بگوید عاشقی      خواه زاهد باش خواهی فاسقی  
(عطار، ۱۳۷۸: ۶۶)

پای در راه نهید و پای و سر در راه جانان اندازید. بدین سان هدهد راه را بر همه  
وسوسه‌ها می‌بندد و دروازه شوق را می‌گشایند:

گر تو داری جمال یار دوست      دل بدین کاینه دیدار اوست  
دل به دست آر و جمال او ببین      آینه کن جان جلال او ببین  
(همان: ۶۳)

اما باز مرغی می‌پرسد، چگونه حق این راه را به‌جای آوریم؛ پاسخ منکران و ملامتگران  
را چه گوئیم؟ هدهد پاسخ می‌دهد که عاشقی ترک جان است و عشق قربانگاه آرزوها و  
وسوسه‌هاست. چون خواست خود در خواست معشوق نهادی تو را با رد و قبول مردمان  
چه کار؟ پس چون شیخ صنعان به قضای عشق رضا بده. مرغ دیگری می‌گوید، ما بدین راه  
که هرگز نرفته‌ایم و از آن هیچ ندانیم چگونه برویم و به کدام دل پای در این وادی نهیم؟  
هدهد پاسخ می‌دهد که آخر ما را در این گلخن دنیا، قدر و منزلتی نیست. پس اگر همگی  
در سفر عشق بمیریم باز خوشتر از آن که در میان این آلودگی، روزگار به سر آوریم. مرغ  
دیگر بهانه می‌آورد که آخر من آلوده به هزار گناه و بدین بار سنگین کی توانم کوه‌ها و  
دره‌ها را درنوردم و به سیمرخ رسم؟ هدهد پاسخ می‌گوید که بهشت را دری است به پهنای  
آسمان که هیچ‌گاه بسته نمی‌شود و آن در توبه است. هدهد تک تک عذرهای مرغان را  
پاسخ می‌دهد و همه قانع می‌شود که قرع‌ای بیندازد به نام کسی که رهبر شود. قرعه به نام  
هدهد عاشق در می‌آید. اما عذر آوردن مرغان به این‌جا پایان نمی‌یابد. پس از آن که همه  
به سوی سیمرخ به رهبری هدهد راه می‌افتند. عذرها و بهانه‌ها ادامه دارد. در ابتدای راه از  
ترس و هیبت راه همه فریاد برمی‌آورند.

هیبتی زان راه بر جان اوفتاد      آتشی در جان ایشان اوفتاد  
(همان: ۹۰)

مرغی می پرسد آخر چرا در این راه عزیز، رهروی نیست؟ هدهد جواب می دهد این از هیبت و جلال سیمرغ است. مرغی دیگر باز می گوید این راه را ادب و تعلیمی لازم است. پس بدو گفتند ای دانای راز بی ادب نتوان شدن در پیش شاه (همان: ۹۱)

در ادامه مرغی می گوید که ما را در دل مشکل هاست. پس نخست مشکلات ما را پاسخ گوی تا با دلی فارغ و خیال آسوده پای در راه نهیم:

مشکل دل های ما حل کن نخست تا کنیم از بعد آن عزمی درست (همان)

پس هدهد بر کرسی تعلیم و مسند پاسخ می نشیند و به مشکلات پاسخ می گوید. مرغی می پرسد، نخست بگوی که تو از ما به کدامین صفت برتر بودی که رهبر شدی؟ هدهد می گوید: این از کیمیای یک نظر است که سلیمان بر من انداخت. مرغ دیگر می پرسد آخر مرا چه می گویی که هر زمان به شاخ دیگر می پریم؟ هدهد پاسخ می دهد تو در این صفت تنها نیستی بلکه فرزندان آدم بیشتر چنین بودند و انبیا را برای همین فرستادند که آدمیان را از حیرت و سرگردانی و تردّد و اضطراب میان حق و باطل برهانند. مرغی دیگر شکوه می کند که من در دست دشمنی چون نفس اسیرم چگونه به مقصود خویش راه می توانم بیابم؟ هدهد او را به رهایی از قید نفس توصیه می کند. مرغ دیگر از ابلیس شکوه می کند که حضور مرا در نماز از من می گیرد. هدهد ابلیس را آرزوهای باطل و تلبیسات نفس می داند که باید از بند تعلّقات دنیا بیرون بیاید. مرغی دیگر از فرسنگ راه می پرسد و هدهد زبان به شرح منازل عشق می گشاید که این راه را هفت وادی در پیش است و پس از هفت وادی درگاه سیمرغ است. اما از فرسنگ آن هیچ کس آگاه نیست و کسی از این راه باز نیامده است تا دیگران را از چند و چون آن آگاه کند. سپس هدهد با ذکر تمثیلات هفت وادی را یکی پس از دیگری تشریح می کند. چون هفت شهر عشق را برمی شمرد مرغان بی تاب و بی قرار شدند و بسیاری در همان آغاز راه در راه ماندند. بیشتر بدین سبب بود که راه را منزل دانستند. گسترده ترین بخش منطق الطیر، حدود نود صفحه کتاب، به عذر آوردن مرغان اختصاص دارد که برای نمونه، خلاصه ای از آن را آوردیم و از ذکر کامل آن چشم

پوشیدیم. شاید بتوان گفت شبیه‌ترین بخش مقایسه مرغان و قوم بنی‌اسرائیل در این قسمت باشد؛ چرا که بنی‌اسرائیل هم در میان تمام اقوام امت انبیا به بهانه تراشی معروف و مشهور هستند و عنوان بهانه‌های بنی‌اسرائیلی به‌عنوان مثل سایر، بر سر زبان‌هاست که هرگاه شخصی عذر و بهانه واهی می‌آورد به او نسبت بهانه بنی‌اسرائیلی می‌دهند. اما با وجود تمام آن عذر و بهانه‌هایی که دو گروه آوردند، برگزیدگان بنی‌اسرائیل بودند و سی مرغی که به درگاه سیمرغ راه یافتند و البته تا آخرین لحظه در عذر تراشی پافشاری می‌کردند. حال بینیم پایان کار و سرنوشت این دو گروه به کجا ختم می‌شود؟

#### ۸- فنا و بقا در انتهای سیر الی الله

پس از آن که برگزیدگان بنی‌اسرائیل به کوه طور می‌رسند از موسی علیه‌السلام می‌خواهند خدا را آشکارا به آنان نشان دهد. شاید برای آنها نقل شده بود که چگونه پیامبرشان از همان جا گل کردن آتش را دیده بود و با خداوند هم‌کلامی کرده بود. اما آنها از این هم پیش‌تر رفتند و خواستار دیدار آشکار شدند. در قرآن پس از نقل این نکته ذکری از عتاب و توبیخ نیست. فقط گفته می‌شود که خداوند، آنها را میراند. مفسران برای پرکردن این صحنه به برداشت خود مطالبی آورده‌اند که البته هیچ کدام قطعی نیست. عده‌ای نیز از ماجرای دیگر بهره گرفته‌اند. آنجا که خواست رؤیت خداوند می‌شود. خداوند با یک «لن ترانی» به او می‌فهماند که این رؤیت امکان وقوع ندارد، اما تجلی الهی بر کوه وارد می‌شود. کوه پاره پاره می‌شود و موسی بانگی برمی‌آورد و بر زمین می‌افتد. اما این تجلی چه بود؟ باز هم با یک ابهام بزرگ، روبه‌رو هستیم. اما مفسران همین را علت مرگ بنی‌اسرائیل دانسته‌اند. بر آنها هم تجلی وارد شد، ولی آنها نه همچون کوه بودند که پاره پاره شوند نه همچون موسی که مدهوش شوند. در میان این دو حالت با مرگ رو به رو شدند و البته سپس زنده گشتند. شیخ عطار، این مرگ را در آخرین مراحل سلوک تا لقاءالله در منطق‌الطیر به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌کند. در فرجام سیر مرغان، سی مرغ با خطاها و کاستی‌های خود رو به رو می‌شوند و این شرم و تشویر، آنها را به فنا می‌رساند. این مرگ آگاهانه و موت اختیاری، مقدمه دیدار دانسته می‌شود؛ یعنی تا از خود نگذریم به او



نمی‌رسیم. به یاد آوریم که شهید است که می‌تواند به وجه‌الله بنگرد، آن که از مشاهده خود نگذشته، نمی‌تواند به مشاهده حق پردازد. به قول حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
(حافظ، ۱۳۸۶: ۱۶۱)

آری، اگر سالک از خود گذشت دیگر بیننده‌ای نیست تا دیداری به شکل رایج تحقق یابد. نظر به وجه‌الله هست؛ اما به گونه‌ای دیگر که تنها با تجربه آن حالت می‌توان درکی از آن رؤیت داشت و در غیر این صورت حتی در قیامت هم که باشد، رؤیت کلامی بیش نیست و این خود جهنمی عظیم است. برای سالکان در فضیلت حیات دنیا همین بس که در اینجا امکان شهود حقیقت و نظر به وجه‌الله فراهم می‌شود، شهودی که در حیات پسین، کمال و تعالی می‌یابد. شاید بتوان تصویر فنای ناشی از درک انانیت و منیت در مرغان را تفسیری از مرگ برگزیدگان بنی اسرائیل در وادی تجلیات کوه مقدس دانست.

در منطق الطیر، وادی هفتم، آخرین وادی فقر و فناست و مقام توحید که نهایت سیر و مرتبت سالک کامل است:

عین وادی فراموشی بود لنگی و کری و بیهوشی بود  
صد هزاران سایه جاوید تو گمشده بینی ز یک خورشید تو  
(عطار ۱۳۷۸: ۲۱۹)

مرغان منطق الطیر در آن حال و هوای سرگردانی و حیرت‌زدگی به گونه‌ای خجالت زده بودند که از شرم و حیا فنای محض شدند:

جان آن مرغان ز تشویر و حیا شد حیای محض و جان شد توتیا  
چون شدند از کلّ کلّ پاک آن همه یافتند از نور حضرت، جان همه

(همان: ۲۳۵)

به قول نویسنده معاصر چون جانشان در آتش سوزان شرمندگی سوخت و بخوبی از آرایش‌ها و همه چیز پاک پاک شدند در آن هنگامه از درون خاکستر نشان تازه یافتند.

آفتاب قربشان برتافت و در پرتو آن «سی مرغ» چشم و دلشان روشنی و بینایی یافت و نیک و بد کرده و ناکرده دیرینه از سینه‌شان زدوده گشت. (مظهری کرمانی، ۱۳۷۶: ۳۲۴)

در آن وادی سرگشتگی و حیرانی «سی مرغ» حیرت زده حالی آشفته داشتند و به هر سویی می‌نگریستند سی مرغ و سیمرغ را درهم می‌دیدند.

هم زعکس روی سی مرغ جهان      چهره سیمرغ دیدند آن زمان  
چون نگه کردند این سی مرغ زود      بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود

(عطار، ۱۳۷۸: ۲۳۵)

آری، در این حالت مرغان درمانده و سرگردان شده بودند که خودشان نمی‌دانستند به راستی «این» اند یا «آن»؛ چه، خود را سیمرغ می‌دیدند و در حقیقت سیمرغ هم خود سی مرغ تمام بود. رو به سوی سیمرغ که می‌کردند «سی مرغ» در آن جایگاه بود. و در خویش هم که نظر می‌کردند «سی مرغ» بودند:

ور نظر در هر دو کردندی به هم      هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم

(همان)

سرانجام در آن حالت سرگشتگی از سیمرغ می‌خواهند که پرده از راز حقیقت بردارد و واقعیت را برای آنان آشکار کند.

### نتیجه

بررسی‌های مقایسه‌ای همواره از پرجاذبه‌ترین پژوهش‌ها بوده است، اگرچه سختی‌ها و چالش‌های خاصی هم به همراه دارد. در جانبی دیگر، قرآن از مهم‌ترین عوامل ساخت و افراشت تمدن و فرهنگ مسلمانان دانسته می‌شود. یافتن چگونگی این تاثیرگذاری‌ها خود کاری است ارزشمند؛ اگرچه گاه آشکار است و استدلالی نمی‌طلبد، و زمانی نیاز به بحث و ارائه برهان دارد.

یکی از ماجراهای حضرت موسی -علیه السلام- در قرآن، ماجرای رفتن برگزیدگان بنی اسرائیل به همراه آن حضرت به میعاد در کوه طور است. کوه طور و وادی ایمن پیش از این محل دریافت اولین تجلیات دیداری و شنیداری این پیامبر ویژه بوده است. خود موضوع تجلی و ظهور نیز از مهم‌ترین و راز آمیزترین مباحث خدانشناسی است که اندیشمندان به بهانه‌های مختلف در دانش‌هایی همچون فلسفه، کلام، تفسیر و عرفان به آن پرداخته‌اند.

در دیگر سو، منطق الطیر حکیم عطار از بزرگ‌ترین منظومه‌های عرفانی - داستانی است که به همین موضوع می‌پردازد: پرنده‌گانی در سرزمینی دور، جویای پادشاه و سروری می‌شوند که دل به او بسپارند. یکی از آنان پرنده‌ای است که مدتی هم‌نشین و هم‌صحبت پیامبری بوده است و از او آئین راهبری و راهنمایی آموخته است. بدین صورت همد، پیر این طریقت می‌گردد و آنان پس از پشت سر گذاشتن حوادثی، سرانجام با جلوه‌ای آینه‌وار از پادشاه حقیقت دیدار می‌کنند.

اگر موقع خواندن این داستان عرفانی آن ماجرای قرآنی را به یاد آوریم، ناخودآگاه در برخی نکات، مطابقت‌های شگفت‌انگیزی می‌یابیم که در متن به آن پرداختیم. در این جا به تفاوت‌ها نپرداخته‌ایم، زیرا وجود تفاوت در این میانه، امری عادی و قابل پذیرش است. سخن خدا کجا و داستان‌های انسانی کجا؟ ما للتراب و رب الارباب. اما می‌توان به این نکته توجه کرد که بندگان آن مهربان چگونه با سخن او مانوس گشته‌اند. در این نوشتار هشت وجه شباهت نمایانده شد که خطا و صوابش، امری دیگر است، اما این نکته مسلم است که حکیم فرید الدین عطار، انیس و مونس آن صاحب انس و انس آفرین بوده است.

این شباهت‌ها را یا باید از نوع تأثیرپذیری مستقیم اما پنهان دانست که خالق منطق الطیر با هنرمندی تمام به تصویرگری آن پرداخته است؛ و یا شباهت‌ها را از نوع شباهت‌های رایج میان این قبیل سیر و سلوک‌ها در نظر گرفت. در حالت دوم شاید بتوان به اصولی سبک شناسانه دست یافت که کمابیش در بسیاری از سلوک‌های لقا و وصال طلبانه یافت می‌شود. شاید تجربه‌های یکسان یا نزدیک به هم سالکان سبب پیدایش این سنت‌های طریقتی باشد و یا عوامل دیگری که غوری دیگر و شایسته‌تر می‌طلبند.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه (صدوق)، محمدبن علی، (۱۲۹۸ق) التوحید، قم: نشر جامعه مدرسین، چاپ اول.
۳. بابایی، احمد علی، (۱۳۸۱) برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴. حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۸۷) دیوان، بر اساس نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: آسیم. چاپ سوم.
۵. خاکی، غلامرضا، (۱۳۸۶) هم‌بالی شیوه رهبری ایرانی، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲) المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم..
۷. شوالیه، ژان و آلن گربران، (۱۳۸۷) فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی (بی تا) مُسَكِّنُ الْفُؤَادِ عِنْدَ فَقْدِ الْاِحْبَةِ و الاولاد، قم.
۹. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷) المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۰. طریحی، فخر الدین، (۱۳۷۵)، مجمع البحرين، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۱۱. عطار، فریدالدین، (۱۳۷۸) منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: علمی فرهنگی.
۱۲. القزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار العباد، تهران: امیرکبیر.
۱۳. کریمان، حسین، (۱۳۷۵) پژوهشی در شاهنامه، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
۱۴. مترجمان، (۱۳۷۷) ترجمه تفسیر جوامع الجوامع، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۵. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۶. مظهری، کرمانی، علی اصغر، (۱۳۷۶) آوای پرندگان، تهران: جانان، چاپ دوم.
۱۷. مکارم، شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴) تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۸. نیشابوری، ابوبکر عتیق بن محمد، (۱۳۸۰) تفسیر سورآبادی، تهران: نشر نو.
۱۹. یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶) فرهنگ اساطیر، تهران: فرهنگ معاصر.

